

غلام: بنده، عبد

مِحنت: رنج، درد

نیازموده: آنچه که آزمایش نشده، تجربه نشده

درنهاد: شروع کرد، آغاز کرد

ملاطفت: محبت، مهربانی

مَلِک: پادشاه، سلطان

آزرده: رنجیده، ناراحت

حکیمی: طبیب، پزشک

طریقی: راه، روش

خامش: مخفف خاموش، ساکت

غایب: پایان، نهایت

کرم: لطف، مهربانی، محبت (کرم کرده: لطف کن)

باری چند: چند باری

غوطه خورد: غرق شد، در آب فرو رفت. (غوطه: فرو رفتن در

آب)

جامه: لباس، پوشاک، تنپوش، رخت

سُکّان: وسیله‌ای که برای هدایت کشتی از آن استفاده می‌شود.

برآمد: بالا آمد، وارد کشتی شد.

پسندیده آمد: مورد قبول، واقع شد، پذیرفت

حکمت (در این، چه حکمت بود؟): دانش و معرفت، دلیل

خردمندانه



معنی لغات حکایت حکمت

سلیمان: نام یکی از پیامبران الهی که بر حیوانات، جن و انسان‌ها فرمانروایی می‌کرد.

موری: مورچه‌ای

وزان: مخفف و از آن

گران: بزرگ و سنگین

گاه: علف خشک که آن را کوبیده و نرم کرده باشند:

سعی: تلاش، کوشش

فارغ: آسوده، راحت

به تندی: به سرعت

مسکین: بینوا، بیچاره، نیازمند، تهیدست

مُلک: سرزمین، قلمرو

خونابه خوردن: رنج بسیار کشیدن، سختی‌ها را تحمل کردن،

عذاب کشیدن

میازار: اذیت نکن، آزار نرسان

سور: جشن، مهمانی

قناعت: قانع بودن، به حق خود بسنده کردن

خوشر: زیباتر، بهتر

توشه: خوراک اندک یا خوراک برای مدت معینی، به ویژه آذوقه‌ی سفر

گنج: گوهرها و سکه‌ها و چیزهای قیمتی که در زیر خاک دفن کنند.

همواره: همیشه، پیوسته

کامکاری: نیک‌بختی، خوش‌بختی، پیروزی

رسم: روش، شیوه

بُردباری: شکیبایی، صبر

هشیاران: عاقلان، دانایان

گه: مُخَفَّف: گاه

تدبیر: اندیشیدن به منظور پیدا کردن راه حلی برای مشکلی یا

مسئله‌ای یا انجام دادن درست کارها، چاره‌اندیشی

عاقل، دانا، عالم

بینا: آگاه، هوشیار، بیننده

پیرایه: آنچه سبب زیبایی چیزی شود، ابزار آراستن، زیور و

زینت

معنی لغت درس ۱۷

به راهی در سلیمان دید موری که با پای ملخ می‌کرد زوری  
 حضرت سلیمان در راه مورچهای دید که پای ملخی را به زور می‌کشید.  
 به زحمت خویش را هر سو کشیدی و از آن بار گران، هر دم خیدی  
 با زحمت زیاد خود را به هر طرف می‌کشید و هر لحظه زیر بار آن بار سنگین خم می‌شد.  
 ز هر کردی، بیرون افتادی از راه ز هر بادی، پریدی چون پر گاه  
 با برخورد هر ذره‌ای از راهش بیرون می‌افتاد و از وزش هر بادی، مانند گاهی می‌پرید.  
 چنان بگرفته راه سعی در پیش که فارغ گشته از هر کس چیز از خویش  
 آن چنان در کار خود کوشش می‌کرد که انگار به چیزی جز به کار خودش مشغول نبود.  
 به تندی گفت: «کای مسکین نادان! چرایی فارغ از ملک سلیمان؟  
 حضرت سلیمان با خشم گفت: ای بیچاره‌ی نادان! چرا از پادشاهی سلیمان بی‌خبری؟  
 یا زین ره به قصر پادشاهی بخور در سفره‌ی ما هرچه خواهی  
 از همین راه، برو به سوی قصر پادشاهی ما و هرچه می‌خواهی در سفره‌ی ما بخور.  
 چرا باید چنین خونابه خوردن تمام عمر خود را بار بردن  
 دلیلی ندارد که این طور غصه بخوری و تمام عمر خودت را باربری کنی.

معنی شعر کارو تلاش

فارسی پنجم دبستان



۱۴۰/۱۳۲

ره است اینجا و مردم رهگذارند مبادا بر سرت پایی گذارند

اینجا وسط راه است و مردم هم از اینجا می‌گذرند. مبادا پا رویت بگذارند.

مکش بیبوده این بار گران را میازار از برای جسم، جان را»

بیبوده این بار سنگین را به دنبال خودت نکش و به خاطر خوراک، جست و جانت را آزار نده.

بگفت: «از سورا، کمتر گوی با سورا که سوران را، قناعت خوش‌تر از سورا

مورچه گفت: «با مورچه در مورد جشن و مهمانی صحبت نکن؛ زیرا آن‌ها خرسندی و قناعت را از مهمانی بیشتر دوست دارد.

نیفتد با کسی ما را سر و کار که خود، هم توشه داریم و هم انبار

نیاز و احتیاج ما به کسی نیست، زیرا ما مورچه‌ها، هم غذا داریم و هم انبار آذوقه.

سرا امید راحت‌هست زین رنج من این پای ملخ، ندهم به صد گنج»

من به امید که به آسایش‌های آینده دارم این رنج را می‌کشم و این پای ملخ را بلا صد گنج عوض نمی‌کنم.

گرت همواره باید کماکاری ز سورا آموزه رسم بردباری

اگر می‌خواهی همیشه سعادتمند و کامروا باشی، راه و رسم بردباری را از مورچه بیاموز.

سرو راهی که پایت را بینند مکن کاری که هشیاران بخندند

وارد راه‌هایی نشو که گرفتارت کنند و دست به کارهای جاهلانه‌ای نزن که داناان مسخره‌ات کنند.

که تدبیر، عاقل باش و ینا ره امروز را مسپار فردا

هنگام تصمیم‌گیری، عاقلانه و با بینش تصمیم بگیر و راهی را که امروز باید بروی، به فردا نینداز.

بگوش اندر بهار زندگانی که شد پیرانه‌ی پیری، جوانی

در آغاز جوانی به سعی و تلاش مشغول باش؛ زیرا سرمایه‌ی تلاش «دوران جوانی، زود روزگار پیری است.

